

سبک

هر يك از هنرها و از آن میان شعر و نثر در جریان زمان دارای قوالب کلی میشود. این قوالب کلی محدود عرفاً انواع هنری (Genre) نام میگیرند.
نمونه انواع هنری شعر پارسی: رباعی، غزل، مثنوی، قطعه. قصیده
ترجیع بند، ترکیب بند، مستزاد...

انواع هنری نقاشی: نقاشی آبرنگ، نقاشی سیاه قلم، نقاشی مینیاتور...
انواع هنری موسیقی اروپائی: سمفونی، سونات، کنسرتو، کوئرتت...
هر هنری «تکنیکی» دارد و «ماده‌ای» تکنیک (Technique) هر هنر عبارت از مجموع فنون و وسایلی است که در ایجاد اثری هنری بکار میرود.
نمونه: تکنیک نقاشی وابسته رنگهای و قلم موها و فیزیک و شیمی نور است.
تکنیک موسیقی وابسته الحان و اسبابهای موسیقی و فیزیک صوت است.
تکنیک شعر وابسته زبان و علوم لسانی است.
ماده (Matter) هر هنر عبارت از اجزاء و عناصری حسی است که موجب اثر هنری میگردد...

در نقاشی رنگ و نور، در موسیقی صوت، در شعر و نثر لفظ.
مواد يك هنر بخودی خود اثر هنری را بوجود نمیآورد هنر مند است که برای ابلاغ اندیشه‌ای که در ذهن خود پرورده است مواد را قدرت بیان میبخشد. باین معنی که هر هنر مند در ذهن خود معنی و مفهومی دارد و میخواهد آنرا بیان کند. پس مواد هنری را موافق مفاهیم خود با هم میامیزد. مفاهیم انواع گوناگون دارد
نمونه: هجو، مدح، تعظیم، تحقیر، عشق و ورزی، تفاخر...

برای بیان يك مفهوم در وهله اول «موضوعی» (Subject) لازم است.
هنر مند پس از انتخاب موضوع بقصد ابلاغ مفهوم و باز نمودن موضوع یکی از قوالب یا انواع هنری روی مینماید و متناسب با اندیشه خود مواد را با هم ترکیب میکند و از آنها «صورت» یا «شکلی» (Form) میسازد. صورت یا شکل بمقتضای اندیشه هنر مند و در نتیجه تاثیر و عملی که هنر مند بر ماده هنری میکند بوجود میآید.

نمونه: در نقاشی. روابط و تراکیب رنگها
در موسیقی. روابط و تراکیب الحان
در شعر و نثر. روابط و تراکیب الفاظ

بدون تردید صورت که از مواد حسی ساخته شده است احساسی در هنر شناس بر میانگیزد و موجد معنایی در ذهن او میشود. پس صورت ملازم و همراه «معنی» (Content) است.

گفتنی است که تفکیک صورت از معنی امری است کاملاً انتزاعی، ایندو در واقع از یکدیگر جدائی ندارند و بدون یکدیگر ادراک نمیشوند. حتی متکلف ترین اشعار شیوه هندی یا «بی معنی ترین» تصاویر «کویست» معنایی در ذهن هنر شناس بر میانگیزد.

طرز بیان اندیشه هنرمند که البته هم با چگونگی تفکر و هم با چگونگی صورت سازی های هنرمند نسبت مستقیم دارد، «سبک» خوانده میشود. سبک (Style) کلی است که از اندیشه هنرمند و صورتی که هنرمند برای بیان اندیشه خود از مواد حسی میسازد پدید میآید.

نمونه: در ادبیات اروپائی: کلاسیسیسم، رومانتیسیسم، رئالیسم، سوررئالیسم، رالیسم رمانتیک...

در معماری اروپائی: رومانسک، گوتیک، باروک، روکوکو...

در شعر فارسی: خراسانی، عراقی، هندی...

هر هنرمندی به رای بیان اندیشه خود مواد هنری را بصورت گوناگون در میآورد و صورت بندی های خاصی میسازد. چون آزمایشها و اندیشه های هیچکس عین دیگری نیست پس هر هنرمندی برای خود دارای اندیشه و صورت سازی های نسبتاً مستقلی است. بیان دیگر سبک هر هنرمند مختص خود اوست. بقول ادیب معروف فرانسوی، بوفون: «سبک هر کس نفس اوست.» وانگهی چون آزمایشها و اندیشه های هنرمند در جریان زمان تغییر می پذیرد پس میتوان گفت که هر هنرمندی خداوند سبک های بسیار است.

لیکن چون اندیشه ها و آزمایشهای زندگی هر کس اساساً نشاء محیط طبیعی و اجتماعی اوست، میتوان پذیرفت که میان آزمایشها و اندیشه های افراد یک قشر اجتماعی با وجود اختلافات فردی و جزئی، مشابهتی کلی و گروهی وجود دارد. در این صورت میتوان در یک جامعه یا قشر اجتماعی واحد باتکیه بر همانندی های کلی سبک های متنوع هنرمندان همه آن سبک ها را یک سبک عمومی تحویل کرد.

بنابراین در هر جامعه یا قشر اجتماعی سبکی کلی فرمانروائی میکند و تا زمانی که جامعه تحول اساسی نپذیرد این سبک دیگر کون نمیشود. وقتی بنیاد جامعه ای دگرگون گردد مقتضیات و حوائج جدیدی پیش میآید و مقتضیات و حوائج جدیدی پیش آید مفاهیم نوی در ذهن مردم خاصه اهل هنر تشکیل میشود. وقتی مفاهیم نوی زاده شود بیان آن مفاهیم با صورت بندی های دیرین امکان نمیآید. پس تعادل صورت و معنی که شالوده سبک است از میان میرود و دوره هرج و مرج یا تحول فرا میرسد. سپس چون مفاهیم جدید با صورت بندی های موجود ممکن نیست ناچار هنرمند متناسب

مفاهیم نوی خویش صورت بندی‌های تازه‌ای بمواد هنری میدهد. با اصطلاح سبك جدیدی بوجود می‌آورد.

پس سبك هر هنرمند گر چه ممکن است در نظر اول امری فردی و خصوصی جلوه کند امری اجتماعی و گروهی است و بدون استعمانت تاریخ جامعه یا بهتر بگوئیم، تاریخ‌های شتون مختلف اجتماعی ادراك نمیشود بنا بر این سبك شناسی (Stylistique) که بر خلاف نظر مرحوم بهار از ریشه Stylus لاتین بمعنای «قلم» یا «میل» است نه از ریشه Stylor یونانی بمعنای «ستون» وابسته علم الاجتماع هنری است و بدون توجه بتحولات کلی اجتماعی قابل مطالعه نیست.

۱. ح. آ

بقیه از صفحه ۳۵۵

دندانها می درخشید، مثل اینکه میخندید، تمام نفس میخندید، لبهای او بطور ترسناکی مچاله شده بود معلوم نبود یکی از این شکلك‌های مقوائی را بصورت او گذاشته بودند یا شکلك را از صورتش برداشته بودند، در هر صورت هیچ شباهتی بآدم دوسه ساعت پیش نداشت، آن آدمی که نفس می کشید و ناله میکرد شکل دیگری داشت، صورتش را پوشانده بودند، کرکسها او را در گودال قبر گذاشتند، صدای بیل قبرکن‌ها بلند شد، خاک و کلوخ را بسروروی او ریختند، در يك لمحّه وجه او از زندگی بریده شد، کرکسها روی قبر افتادند و در دل شب صدای ناله و فریاد آنها بانگ شد، هیچکدام از او دل خوشی نداشتند، مسلماً او هم با آنها میانخ خوبی نداشت، اصلاً تا زنده بود از این کرکسها خبری نبود، فقط دورادور بسا و نیش میزدند، صدای قاری بلند شد: کس من علیها فسان و بقی وجه ربك وقتی که کاسکس حرکت کرد، افق روشن شده بود، برگها می لرزیدند، شبخ گنبد مثل اینکه از خواب بیدار میشد، مقبره خرابه در میان مه سبك صبحگاهان برهنه و لخت بود چندتا عکس قاب گرفته بدر و دیوار مقبره چسبانده بودند، اینها عکس مرده‌هایی بود که سال‌های قبل بزیر خاک رفته بودند

... از آن شب به بعد، تا امروز و تارو زهای بعد، تا ماهها و سالهای دیگر تارو زی که چندتا کرکس سیاه دور تا بوت من بال و پر بز نند و با پنجه‌های کثیف و زشت خود مرادرون گودال قبری مرطوب بیندازند این نوار سیاه بر گردن من آو بزان خواهد بود، من عزای زندگی خودم را گرفته‌ام نه ماتم مرک دیگری را.

علی اصغر حاج سیدجوادی